



زندگینامه برادر شهید محمد دیوسالار

بسم الله الرحمن الرحيم

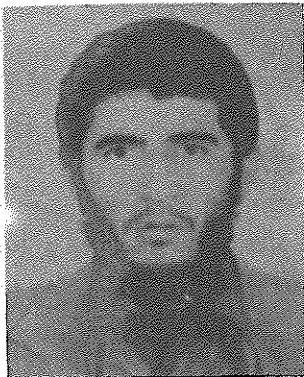
شهید محمد دیوسالار در سال ۱۳۴۲ در عزت علمده از توابع شهرستان نور در یک خانواده مسلمان متولد شد. در سن ۷ سالگی مشغول تحصیل شد و تا کلاس پنجم ابتدائی به تحصیل ادامه داد.

بعلت فقر زندگی قادر به ادامه تحصیل نبود و جهت تامین خانواده خود در تعمیرگاه گلگیرسازی اتومبیل مشغول کار شد. شهید همیشه بفکر محرومین جامعه بود و آرزوی این بود که مستضعفین جامعه یک روز از رنج و محرومیت بدر آیند.

فعالتهای شهید دیوسالار در زمان قبل از انقلاب بعلت سن کمی که داشت چندان چشم گیری نبود فقط گامهای اولیه را جهت انتخاب راه بر میداشت. زمانیکه انقلاب اسلامی ایران برهبری امام خمینی به اوج خود رسید، او به اتفاق مردم حزب الله به صفوف تظاهرات پیوست.

بعد از پیروزی انقلاب در ارگانهای انقلابی مشتاقانه خدمت میکرد و شبها برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی به گشت می رفت. در بنیان گذاری انجمن اسلامی شهید چمران نقش بسزائی داشت. همیشه خون خودش را به مجروحین هدیه میکرد تا شاید از این راه بتواند دین خود را به اسلام اداء کند. با مردم برخوردی برادرانه و دوستانه داشت به طوری که همه او را دوست داشتند.

یکروز قبل از حمله مزدوران آمریکائی به شهر قهرمان پرور آمل
عکسی از خود گرفت و بمادرش گفت این عکس امروز پیش شما ارزشی
ندارد ولی بعد که شهید شدم برای شما ارزشمند خواهد شد. شبی که درگیری
شروع شد مادرش گفت اگر تو به اطاق بروی ما در را قفل می کنیم گفت
من از پنجره میروم . ۴ صبح نمازش را خواند و با خانواده اش خدا حافظی
کرد و وارد میدان نبرد با دشمنان اسلام گردید تا اینکه عاشقانه جان به
جان آفرین تسلیم کرد و به آرزوی خود که شهادت بود رسید .



زندگینامه برادر شهید احسان طاهری

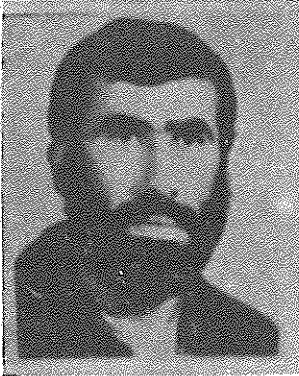
بسم الله الرحمن الرحيم

برادر شهید احسان طاهری در سال ۱۳۳۸ در اوز رود نور در يك خانواده مؤمن و مسلمان دیده جهان گشود. دوره ابتدائی و دوره متوسطه را با موفقیت پایان می برد و پس از اخذ گواهینامه پایان تحصیلات متوسطه در رشته ریاضی در امتحانات دانشگاهی شرکت و در رشته صنایع اتومکانیک پذیرفته شد. او پس از یکسال تحصیل از داوطلبین تعطیل دانشگاه بود. نیمی از وقت خود را در جهاد سازندگی آمل به کار میبرد و رفتن به جهاد سازندگی را وظیفه شرعی میدانست. در آغاز جنگ تحمیلی سه بار داوطلبانه به جبهه های حق علیه باطل عازم شد و بیجنگ بامزدوران آمریکا پرداخت.

از بنیانگذاران انجمن اسلامی سجادیه و معلم ایدئولوژی این انجمن بوده او ولایت فقیه را ناجی انسانها تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) میدانست و به آن اعتقاد قلبی داشت.

به خواندن قرآن علاقه فراوان نشان می داد. وی بسیار رؤوف و مهربان و خوشرو و بی تکبر بود و همه از او راضی بودند. او يك انسان کامل و متعهد و مؤمن بود و هرگز از نماز و روزه غافل نمیشد. دلسوز و مردم دوست بود و با مردم بخوبی رفتار می نمود. در نماز جمعه همیشه

حاضر بود و از گوش دادن به دعای کمیل لذت میبرد .
او در درگیری ۶ بهمن ۶۰ آمل بعد از مجروح شدن بر اثر اصابت
گلوله و بعد از چند روز بستری شدن در بیمارستان بدیدار خدایش شتافت.

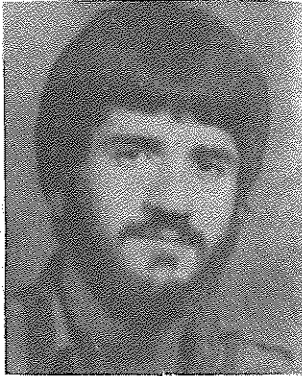


زندگینامه برادر شهید خیرا... عباس زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید خیرا... عباس زاده در سال ۱۳۳۸ در روستای کوهکده از توابع آمل پا به عرصه جهان گذاشته و دوران زندگی را در همین روستا سپری کرد بعزت گرفتاری از نامساعد بودن وضع مالی موفق به تحصیل علم نشد و بشغل کشاورزی مشغول شد. در میان گشتزار در آفتاب سوزان تابستان ماه مبارک رمضان روزه دار بود و هیچگاه چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب دست از عبادت و بندگی در مقابل خدا برنداشت و همیشه مدافع حق و حقیقت بود.

در موقع سربازی بفرمان امام از پادگان فرار و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً بخدمت مقدس سربازی عازم و بقیه خدمت را به اتمام رسانید. در همین سال تصمیم به ازدواج میگیرد و تشکیل خانواده میدهد تا اینکه خود فروختگان شرق و غرب در تاریخ ۶/۱۱/۶۰ شهر خون و حماسه و ایثار آمل حمله میکنند و شهید بمانند دیگر پیروان راه خونین حسین (ع) بیاری رزمندگان در شهر شتافت و با گلوله دمنشان، خون پاکش بر زمین ریخته شد.



زندگینامه برادر شهید جعفر هندوئی

بسم الله الرحمن الرحيم

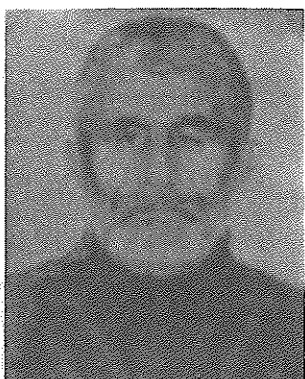
شهید در سال ۱۳۴۱ در شهر آمل بدنیا آمد. وی بعد از پایان رساندن دوره ابتدائی و راهنمائی وارد هنرستان صنعتی گشت. وی قبل از انقلاب در طول درگیری با رژیم فعالیت زیادی داشت و بعد از پیروزی انقلاب از اعضای فعال انجمن اسلامی دانش آموزان بود.

بعد از شروع جنگ با صدامیان کافر شهید بمدت ۶ ماه یا بیشتر در جبهه سوسنگرد در حال مبارزه بود.

او در محل خود افراد بی تفاوت را در کتابخانه دور خود جمع میکرد تا آنها را ارشاد و راهنمائی نماید. امام را عاشقانه دوست داشت و مدتی بود که شبانه فقط يك دانه خرما میخورد. چند بار فرمانده سپاه از او خواست که لباس سپاه را بپوشد ولی او میگفت که من لیاقت این لباس را ندارم. همیشه بفکر دیگران بود، نه بفکر خودش و همیشه بفکر این بود که گمراهی را راهنمائی کند تا به اسلام و مسلمین بپیوندد.

وی از سن ۷ سالگی تا موقع شهادتش نماز و روزه اش را ترک نمیکرد در تاریخ ۱۶/۱۱/۶۰ وی با دوستانش برای پاکسازی دیوارهای اسپد کلا حرکت کردند بعد از مدتی صدای گلوله شنیده شد و همگی بسوی بیمارستان ۱۷ شهریور رفتند عده ای از مزدوران آمریکا با لباس مشابه

کمیتہ آنجا بودند و به آنها ایست دادند آنها گفتند آشنا گفتند اسلحه را زمین بگذارید شهید گفت ما که گفتیم آشنا، ولی آن مزدوران همه را به سمت دیوار صف و پشت بگردن کردند و یکی از مزدوران با فرمانده گروه خود تماس گرفت و جواب این بود که بی درنگ رگبار به روی پاهایشان بپندند. در این موقع بود که دهان اللہ اکبر و خمینی رہبر گویان برادر ما را به رگبار بستند و او را بہمراہ دیگر برادرانش بشہادت رساندند .



زندگینامه برادر شهید محمد نبی محمدی

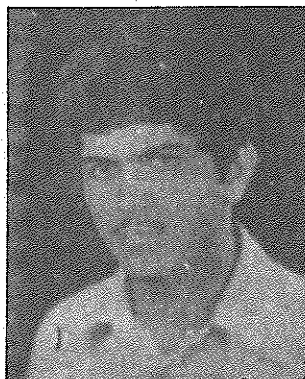
بسم الله الرحمن الرحيم

شهید در خانواده‌ای ساده و مذهبی در سال ۱۳۰۷ در روستای کلادابو دنیا آمد. در سن ۱۲ سالگی از آنجائی که وضع زندگیشان تأمین نمی‌شد بکارگری پرداخت.

او از همان اوان کودکی بنماز و روزه‌اش اهمیت زیادی میداد. به علت شیفتگی خاصی که در شهید بود عضویت هیئت قرآن در آمد و فعالیت‌های مذهبی خویش را ادامه داد. در همین مدت متولی حسینیه روستا نیز بود بر اثر فعالیت‌های مذهبی بخصوص وارد کردن عکس امام در هیئت از سوی نظام حاکمه مورد تهدید قرار گرفت. او در اوایل انقلاب در تظاهرات شرکت میکرد و با بیانی که داشت در ارشاد و راهنمایی مردم شرکت داشت. بهمین خاطر در همان اوایل پیروزی انقلاب همراه با دوستانش گروه توحیدی را تشکیل دادند که بعد از پیروزی انقلاب این گروه به انجمن اسلامی تغییر نام داد و فعالیتش را ادامه داد.

با شروع جنگ تحمیلی شهید به سپاه جهت اعزام مراجعه نمود مسئولین با کهنولت به سن او اجازه رفتن را نمی‌دادند. اما با اصرار زیاد او و گریه و ناله کردنش بالاخره به جبهه‌های غرب کشور اعزام شد. مدتی در بلندیهای مریوان به نبرد با گروهکهای ملحدو ضدانقلاب داخلی

و صدام آمریکائی پرداخت و بعد از سه روز که او به مرخصی می‌آمد درگیری آمل شروع میشود . وی بمحض شنیدن خبر حمله گروهکهای ضد انقلاب بشهر آمل روانه آمل شد و شب در درگیری شرکت داشت تا در روز ۷ بهمن ماه در جاده هراز بدرجه رفیع شهادت نائل آمد .
خاطره خوبی که از شهید همیشه در ذهن دوستان او بیادگار مانده دوران عضویت وی در انجمن اسلامی است که به يك کفن در جلسات حاضر میشد و میگفت : من که پیرم کفن میپوشم تا انقلاب به جهان صادر شود و شما هم همت کنید مثل من همیشه آماده شهادت باشید .



زندگینامه شهید برادر غلامرضا هدایتی

بسم الله الرحمن الرحيم

پاسدار شهید غلامرضا هدایتی در سال ۱۳۴۲ در روستای خردونکلا در خانواده مذهبی و کشاورزی بدنیا آمد. در سن ۶ سالگی بمدرسه رفت تا پنجم ابتدائی را در روستای محل تولد خود گذراند و برای ادامه تحصیل بشهرستان آمل آمد.

وقتی که انقلاب شروع شد او همیشه در تظاهرات و درگیری با مزدوران آمریکائی ورژیم شاه شرکت میکرد و برادران را برای تظاهرات با رژیم منفور پهلوی بسیج می نمود. بعد از آنکه انقلاب پیروز شد در خدمت سپاه و بسیج و دادگاه انقلاب بود، تا موقعی که کمیته تشکیل شد و عضو اصلی کمیته گشت.

از خصوصیات اخلاقی شهید برخوردارم و مهربان او بود که بعد از شهادتش تمام مردم از برخورد وی سخن می گفتند. وی بیشتر وقتش را وقف خدمت به اسلام و انقلاب کرده بود و شهادت تنها آرزوی او بود. همیشه میگفت امروز روز آزمایش ماست، آنهایی که میگویند ما نبودیم